

مارک هادون انگلیسی از خودش می گوید

نویسنده خوبی نیستم، اما...



گاهی نمی توانم بنویسم؛ نمی شود. گاهی اوقات چند هفته نمی توانم بنویسم؛ البته اگر بتوانم این روزها و هفته‌ها را از قبل تشخیص بدهم مشکل چندانی ندارم. اگر بتوانم پیش از وقوع این دوره را بدانم و بشناسم، می‌شود جلو وقت تلف کردن و بپیوده‌ماندن را گرفت. مثلا یک برنامه حسابی برای دویدن در حاشیه رود تیمز تعریف کرده‌ام. می‌شود برنامه ریزی ریخت و رفت سراغ مجموعه کتاب‌های جنایی نژاد و گری که تا زگی به آن برخوردیم؛ می‌شود سوار قطار شد و چرخید یا رفت و توی گالری‌های لندن خرید؛ گاهی هم می‌شود نقاشی یا طراحی کرد اما گاهی تار سیدن به این نقطه یک نیم‌روز هدر می‌رود و معطل می‌مانم. نزدیک‌های ظهر صفحه سفید می‌ماند و خالی پیش روی مانده که ساعت‌ها به آن خیره شده‌ام؛ یا صفحاتی که باز حمت و زور پر شده و در نهایت تیرش قانع نمی‌کند و یاد دور بیندازمش.

مسئله اینجاست که فکر می‌کنم نویسنده خوبی نیستم؛ یعنی که نویسنده همه چیز تمامی نیستم. البته از حق نگذریم که ویراستار بی‌رحم و کله شقی هستم که این را مدیون ازدواج با یک ویراستار بهتر از خودم هستم. در ویراستاری بی‌رحمانه حذف می‌کنم و دور می‌ریزم و هیچ کاری نیست که لااقل سه چهارم را در پیش نویس اولیه دور نریزم؛ و در مرحله بعد امیوادم می‌مانم که از آنچه باقی مانده چیزکی برابرم بماند و جایی در فاصله میان نسخه‌های پانزدهم تا بیست و پنجم باز نویسی چیزی اتفاق افتد. یک جور رعشه‌ای که وقتی به عقب برمی‌گردی و کلمات خودت را می‌خوانی به نظرت می‌رسد انگار آدم دیگری اینها را نوشته است؛ یا چیزی شبیه این. انگار که خیلی هم خودت نباشی؛ درست مثل درازی چوب بلوط سنگین که با یک تکه آرام توی چارچوب خانه می‌افتد. در نتیجه وقتی می‌نشینم به نوشتن، می‌دانم که بخش اعظمی از آنچه تولید می‌کنم در نهایت دور ریخته خواهد شد و با علم به این ماجرا

میترا احمدی | نشریات معتبر اغلب ستون‌های ثابتی دارند که نویسندگان سرشناس در آنها می‌نویسند. می‌شود گفت هنوز هم معتبرترین و یکی از پرخواننده‌ترین ستون‌های ال پائیس جایی است که در آن هر هفته ماریو بارگاس یوسا یادداشت‌هایش را منتشر می‌کند؛ یا می‌توان این سوتر آمد و از الحیات مینال زد که در آن ادونیس شاسگر سوری نگاهش به دنیا را در یادداشت‌های کوچکی می‌نویسد. در میان این ستون‌ها و گاه صفحات ثابت، اما گاردین اوضاع عجیب‌تری دارد و در این روزنامه تأثیرگذار و بااهمیت یادداشت‌هایی از نویسندگان و منتقدان و متفکران که با محورهای از پیش تعیین شده‌ای نوشته می‌شوند و اغلب در ضمایم آخر هفته گاردین منتشر می‌شوند. جزو پر خواننده‌ترین مطالب این روزنامه هستند. درباره ستون‌های این روزنامه می‌توان گفت که بسیار پیش آمده که هر کدام از یادداشت‌ها با موضوعات ثابت آن چند سالی دوام آورند و ادامه داشته باشند. در این ستون‌ها گاه نویسندگان درباره اثر گذارترین شخصیت زندگی یا به عبارتی قهرمان زندگی‌شان می‌نویسند و البته گاهی نیز درباره فیلم عمرشان یاد درباره کتاب‌های محبوبشان و... آنچه در پی می‌آید یادداشتی است که مارک هادون، نویسنده پنجاه و چهارساله انگلیسی به رشته تحریر درآورده است.

مارک هادون علاوه بر این که رمان‌های پر طرفدار می‌نویسد، به عنوان یک شاعر نیز باها و بارها ستایش شده است. ماجرای عجیب‌سنگی در شب معروف‌ترین رمان او در ایران است. این رمان از زبان پرسی به نام کریستوفر که مبتلا به اوتیسم است، روایت می‌شود. کریستوفر و پدرش با هم زندگی می‌کنند، سسگ همسایه کشته شده و کریستوفر که عاشق شرلوک هولمز است، می‌خواهد سرساز را از این قتل در بیابد. هادون که یکی از نویسندگان محبوب نوجوان‌هاست، در متن پیش رو، روزمرگی‌هایش به عنوان یک نویسنده گفته است.

بیکاری فهمیدم بهتر است کاری برای خودم پیداکنم که فقط خودم به خودم بگویم چه بایدکنم. وقتی آدم مسال‌ها روز به روز کار می‌کند، می‌بیند که روزهایی هست که اعتمادبه‌نفس لازم را برای نوشتن ندارد. در چنین روزهایی تمام صبح کاری‌ام را در کافه‌های محلی به کار می‌گذرانم؛ کافه‌هایی که اگر دقیق باشید موقع خواندن داستان‌هایم ادای دینم را حداقل به دوتای آنها در مجموعه داستانتان متوجه شده‌اید. شلوغی و تبوتاب و هیاهوی کافه‌ها باعث می‌شود که احساس کنم در بخشی از جهان در

موفق شدم هر هفته روز هفته را در دفتر همیشگی باشم، اما وقت‌هایی که از قبل معلوم بود باید چه کاری کنم، رنگ می‌زدم و می‌گفتم بایم شکسته و دیگر نمی‌توانم بیایم سر کار. در زندگی من در مقام نویسنده چندتایی نقطه عطف از این دست هست، یکی از آنها خواندن گزیده‌ای از مجموعه شعرهای آر. اس. توماس برای گروه سنی نوجوان بود که اینها در نظرم برای نخستین بار بود که می‌دیدم یک متن ادبی همچنان انگیزتر از مباحث علمی است. یکی دیگر از نقاط عطف هم این بود که در یکی از دوره‌های

یک‌جورهایی با اطمینان بیشتری به کار منظم و روزانه تن می‌دهم. این راه درست کار کردن نیست و کلاش راحت‌تر بود اما ماغب برای من جواب می‌دهد و به همین علت هم بابت آینده‌ای که پیش‌بینی پذیر است، سفت به آن چسبیده‌ام. البته نه این‌که این جور زندگی و کار کردن بد باشد؛ نه همه چیز می‌توانست بدتر از این باشد؛ خیلی بدتر. می‌شد شغلی واقعی داشته باشم. خیلی می‌دانم که بخش اعظمی از آنچه تولید می‌کنم در نهایت دور ریخته خواهد شد و با علم به این ماجرا

چگونه هر چه بیشتر کتاب بخوانیم

احمق‌ها از تجربه کردن یاد می‌گیرند



دار یوش فورو کس، نویسنده کتاب برنده جگک دروسی، یکی از ستون‌های محبوب روزنامه هافینگتن پست را می‌نویسد و در وب‌سایت شخصی‌اش هم ایده‌ها و روش‌هایی را برای مقاله با تعلق و بالا بردن بهره‌وری شخصی مطرح می‌کند. یادداشت‌های او از پر خواننده‌ترین ستون‌های هافینگتن پست محسوب می‌شود. مطلب زیر یکی از همان یادداشت‌هاست که به نقل از مجله اوانگارد می‌خوانیم.

دوست دارید فهرست کتاب‌هایی که در یک سال می‌خوانید بلندتر باشد؟ آه‌ها گزبر اینتان پیش آمده کتابی را بخردید که هیچ وقت نخوانیدش؟ این اتفاق ممکن است

باید کدامشان را بخواند؟ سنکا؟ او ریبیدوس یا کنام یکی دیگر از آنها؟ و خوب جواب من این است که همه‌شان را بخور هم‌شان را بخوان. اگر کتاب‌هایی که می‌خواهید بخوانید دم دست داشته باشید، هیچ فرصتی را برای خواندنشان از دست نمی‌دهید و بیهانه برای کتاب‌خواندن خیلی کمی می‌شود.

زیاد کتاب بخردید

اراسموس هلندی یک‌جایی گفته: وقتی پول کمی دارم، کتاب می‌خرم و از آن پولی که باقی می‌ماند لباس و غذا می‌خرم. مطمئن باشید پول و زمانی که صرف کتاب می‌کنید ارزشش را دارد. من که هیچ سرم‌مایه‌گذاری بهتری به عقلم نمی‌رسد. کتاب بخردم فقط وقتی اتفاق محض سرمایه است که هیچ‌وقت آنها را نخوانید. اگر بعضی‌ها خیلی راحت دو سست دلار برای خرید یک جفت کفش تن پول می‌دهند، اما به نظرشان احقرانه است که در طول یک سال بیست جلد کتاب از وب‌سایتی سفارش بدهند. مسأله ساده‌است: اگر شما کتاب‌بیشتری در خانه داشته باشید، انتخاب‌های بیشتری دارید و این به مطالعه بیشتر شما کمک می‌کند. بیشتر کتاب‌هایی که می‌خوانید طبق برنامه نیستند؛ اما وقتی کتابی را می‌خوانید، نیست که کتاب‌های دیگر مرتبطی از همان جنس در دسترس داشته‌اند. مثلا وقتی کسی می‌خواند درباره روان‌بینی بخواند یا این سوال روبرو می‌شود که اول

در طول یک‌سال بیش از یکصد کتاب بخوانید. و این همان بازگشت سرمایه‌ای است که در کتابفروشی خرج کرده‌اید.

روی موضوعات مورد علاقه‌تان متمرکز شوید

تا به حال برایتان پیش آمده سراغ کتابی بروید که همه متفق‌القول درباره شگفت‌انگیز بودنش حرف می‌زنند و بعد وقتی شما دست می‌گیریدش، اصلا جذبتان نمی‌کند؟ شخصا فقط برای این که شنیده‌ام بقیه مردم حسایی جذب کتابی شده‌اند، سراغ کتابی نمی‌روم. همه کتاب‌ها برای همه آدم‌ها جذاب نیستند. کتابی ممکن است پر فروش باشد، اما اصلا شما را جذب نکند و شاید اصلا در حال حاضر در حال‌وهوای خواندن چنین اثری نباشید. کتاب‌هایی را انتخاب کنید که به علاقه‌مندی‌ها و کار و زندگی شخصی‌تان نزدیک هستند و می‌توانید با موضوعش احساس نزدیکی کنید. وقت‌تان را با رفتن دنبال موضوعاتی که احتمال علاقه‌مندی‌تان به آنها صفر است، هدر ندهید. در عوض کتاب‌هایی را انتخاب کنید که به حرف‌های شما یا سرگرمی‌هایم مرتبط می‌شوند. سراغ کتاب‌ها به خاطر این که پر فروش یا کلاسیک هستند، نروید و در جست‌وجوی‌تان علاقه‌مندی شخصی با موضوع را در اولویت قرار بدهید.

هم‌زمان چند کتاب مختلف در برنامه کتابخوانی‌تان بگذارید

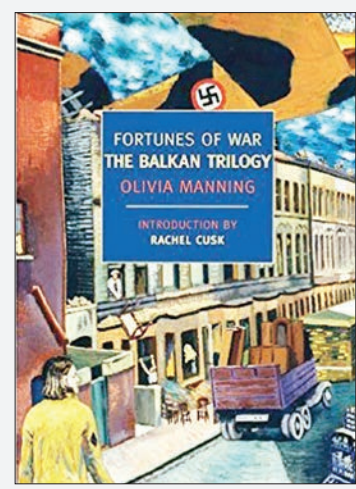
هیچ قانونی برای این که چطور مطالعه کنید، وجود ندارد. حتی می‌توانید پنج کتاب را با هم بخوانید. ممکن است ۵۰ صفحه از کتابی را صبح یک نفس بخوانم و عصر همان روز کتاب دیگری را بخوانم. مسأله ترجیح شمامت ممکن است کتابی دست بگیرد که دشوار و سخت باشد و طبیعی است که کنار این کتاب اثر سبک‌تر و آسان‌فهم‌تری هم بگذارید تا وقتی ذهن‌تان یاری نمی‌کند، سراغ آن یکی بروید. برای مثال در مطالعه سه‌هنگام پیش از خواب، ترجیح می‌دهم سراغ اثر داستانی بروم یا شرح حال‌نویان. در واقع کتابی را که لازم است جاهایی از آن را خط بکشم یا کاغذ و قلم کنار دستم بگذارم، به رخت‌خواب نمی‌برم. **دانشی را که به دست آورده‌اید، حفظ کنید**

از دانش و درکی که از مطالعه به دست آورده‌اید، استفاده کنید. باید اطمینان حاصل کنید از زمانی که صرفا کسب این درک کرده‌اید، در زندگی روزمره بهره می‌برید. جدا از این درباره بعضی از کتاب‌های فلسفی برای حاشیه‌نویسی یا یادداشت‌نویسی‌تان هماهنگان باشد، کار آمد است و اگر به نسخه‌های الکترونیکی هم عادت کرده‌اید که این امکان فراهم است. وقتی کتابی را تمام می‌کنید، برگردید و با خودتان مرور کنید و به پردازش آنچه برایتان باقی مانده، بپردازید.

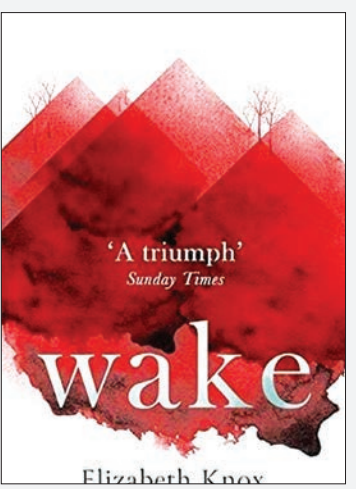
درباره کتاب‌های خوب اما نادیده گرفته شده دنیای ادبیات

گنج‌های مدفون

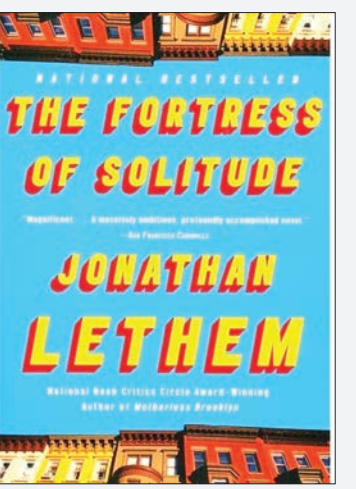
می‌کنند: چند سال پیش دوستی گفت که «سه‌گانه ترانس‌ایلیونیایی» را دوست داشته. من هم این اثر را خریدم و حدود سه‌سال پیش آن را خواندم. به کندی پیش می‌رفتم و کاملا شیفته ترکیب بی‌برای مناظر، سیاست، عاشقانه‌ها و حس دنیایی برای همیشه از دست‌رفته بودم. آدم فولدر به نام جهان نوشته دنیس جانسون اشاره دارد: کتاب‌هایی هست که من بارها و بارها به خاطر انرژی و قدرت‌شان، برای تحلیلات کلامی و تا زگی مفاهیم‌شان به آنها بازمی‌گردم. آنها مبهم یا دور از دسترس نیستند، زندگی را در یک فاصله نگه نمی‌دارند. همه آن را به تو تقدیم می‌کنند. این رمان کوتاه خیلی شناخته‌شده نیست، اما باید باشد. اثری بی‌همتا و کاملاً قانع‌کننده است. از لحاظ زبانی و تصویری، غیرقابل پیش‌بینی و مسخ‌کننده است.



مختلف در آن زندگی می‌کنند و عوض می‌شوند، تمام اینها در قالب رمان قرار دارند. مجستیک یک هتل بزرگ رو به خرابی در سال ۱۹۲۰ ایرلند است. هنوز چند میهمان به این هتل می‌آیند، اما گریه‌ها در اتاق‌های طبقه بالا بچه کرده‌اند و حروف تابلو مجستیک یکی‌یکی دارد می‌افتد. رمان به‌طور شگفت‌انگیزی خنده‌دار است. در این میان جین اسمایلی هم سه‌گانه ترانس‌ایلیونیایی نوشته میکولوس بائفی را پیشنهاد



باب لثم، با مفاهیمی چون نژاد، طبقه و خانواده دست به گریبان است و این در حالی است که به رئالیسم جادویی الهام‌گرفته از کتاب‌های کمیک هم خوشامد می‌گویی. در فهرست تساهادلی نیز به درس‌ها نوشته جی. جی. فارل اشاره شده است: درس‌ها فکر می‌کردم رمان مثل یک خانه می‌ماند: این که می‌توانی از اتاقی به اتاق دیگری بروی، گذشته و حال در کنار هم وجود دارند، شخصیت‌های



وحشت برای نشان دادن مرز وحشتناک تجربه‌ای شخصی سود می‌برد. وقتی آدرنالدین کاهش پیدا می‌کند، تازه متوجه می‌شود که شاید علت تان به کار افتاده است. قلعه تنهایی نوشته جاناتان لثم نیز پیشنهاد جی. میکاپینزلی است: این یک رمان عالی نیویورکی است. داستانی که از تاریخ عبور کرده و در بروکلین دهه ۷۰ روایت می‌شود. جین بازسازی چند دهه قبل، قسه غرق شده در فرهنگ

کتابی است که من را تغییر داد. باعث شد درباره امکان نوشتن رمان خودم فکر کنم و روزنه‌ای امیدیدی شد که بفهمم رمانی درباره خاطرات و آرزو، درباره تنهایی و تعلق می‌تواند جذاب و خواننده شود. در صدر پیشنهادهای کیتی رزنرینک کتاب سه‌گانه بالکان نوشته اولیویا مانینگ آمده. درست نمی‌دانم چرا به سمت داستان‌هایی که در زمان جنگ روایت می‌شوند، جذب می‌شوم اما گمان می‌کنم با به تعویق افتادن رفتارهای معمولی ارتباطی داشته باشد. در زمان جنگ، مردم قوانین را می‌شکنند، چون شواهدی که دورشان را گرفته، می‌گوید زندگی کوتاه است. کمتر به مسائل نظامی علاقه‌مندم و بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن روایت، برابم جالب است. این که آدم‌ها چطور از پس ترس‌های مختلف برمی‌آیند یا نمی‌آیند.

روزنامه تلگراف نوشت: طراحان یک اپلیکیشن جدید در اقدامی جالب سعی دارند ثابت کنند مطالعه خوب و مفید لزوما به معنای خواندن آثار کلاسیک قدیمی - از ترلوپ گرفته تا تولستوی- نیست. اپلیکیشن الکسی هر هفته یک باشگاه کتابخوانی دیجیتالی برگزار می‌کند و از نویسندگان مطرح می‌خواهد گنج‌های مخفی خود را زبرور کنند و پیشنهادی نو اما از رنده به خوانندگان کتاب‌های دیجیتالی ارایه دهند. نتیجه فعالیت‌های اخیر این باشگاه، فهرستی از کتاب‌های جذاب است که در این گزارش به آنها اشاره می‌کنیم.

ترسی سوالیه در فهرست این هفته‌اش استخوان سفید نوشته باربارا گودی را پیشنهاد کرده است: فهمیده‌ام که من همیشه یک نوع کتاب می‌خوانم: معمولا رمانی با ساختار خطی، قهرمانی در حرم‌برانگیز، مشکلی که باید حل شود و یک پایان مشخص. با این حال بد نیست هر از

چندگانه تغییری ایجاد شود. رمان سال ۱۹۹۹ باربارا گودی تو را بیان یک گله‌فیل قرار می‌دهد و تا وقتی که مثل آنها فکر و احساس نکنی، آن‌جا نگرمت می‌دارد. این واقعا کار بزرگی است که خواننده را وارد واقعیتی این چنین غریب قرار دهی و این وضع را حفظ کنی.

مورد پیشنهادی استر فریود هم سفر در تاریکی نوشته جین راپر بوده؛ که درباره‌اش گفته: این